

## مقالات صفویه

### علل انقراض سلسله صفویه

از: ل - لاکهارت، ترجمه اسماعیل دولتشاهی

چرا صفویه پس از آن که در عصر شاه عباس به اوج قدرت رسیدند رو به انحطاط نهادند (قسمت اول)

مایه‌ی تأسف است که هیچ تاریخ مفصل و موثقی از تمام دوره صفویه در دست نداریم و به همین علت نمی‌توانیم چنان که باید و شاید علل مختلفه انحطاط و انقراض آن سلسله را بیان کنیم.

سلسله صفویه در زمان شاه عباس کبیر به اوج قدرت خود رسید، ولی هنگامی که این پادشاه درگذشت، دوره انحطاط آن آغاز شد سرژان شاردن نیم قرن بعد درباره این واقعه چنین می‌گوید، به محض این که این پادشاه نیکوکار درگذشت دوره ترقی ایران به پایان رسید بی شک این نکته تا اندازه زیادی درست است ولی باید آن را با مختصر تبدیل و تغییری پذیرفت اگرچه شاه عباس عظمت و جلال این کشور را بطور نمایان تجدید کرد، ولی در نتیجه بعضی از اعمال خود تخم بدبختی آن را کاشت.

چند سالی بعد از مرگ شاه عباس دوره انحطاط چنان به کندی پیش رفت که تقریباً نامحسوس بود و این نکته را ادوارد برون چنین بیان کرده است.  
روایت مشهوری از مسلمین در دست داریم که طبق آن سلیمان در حالی که بر

عصایی تکیه داده بود ایستاده در گذشت و اجنه از این موضوع آگاه نشدند و مدت یک سال مطابق فرمان او به ساختمان معبد اشتغال داشتند تا آن که کرمی خاکی عصای او را جوید و بدنش به زمین افتاد این داستان را می‌توان به عنوان مثل برای عهد صفوی بعد از مرگ شاه عباس ذکر کرد. قدرت و عقل او دوره صلحی در ایران برقرار ساخت و از حیث ترقی ظاهری این کشور را به مقامی رسانید که تقریباً صد سال جانشینان او را از نتایج بی‌کفایتی آنها محفوظ داشت.

قابل توجه است که نظریه یکی از مورخان ایرانی را در نیمه قرن نوزدهم با نظریه فوق مقایسه کنیم. رضا قلی خان هدایت در دنباله کتاب روضة الصفا میرخوند در آن جا که سخن از انحطاط و انقراض سلسله صفویه به میان می‌آید پیش‌تر از هربرت اسپنسر و (اسوالد اسپنگلر، اظهار داشت که سلسله‌ها به افراد شباهت دارند زیرا مراحل می‌پیمایند که مطابق کودکی و بلوغ و کهنوت در بشر است به عقیده رضا قلی خان، عهد صفوی دوران کودکی و بلوغ را در زمان شاه اسماعیل اول و جانشینان بلافصل او گذرانید و در زمان شاه عباس کبیر به بلوغ رسید و دوران کهنوت آن بعداً پیش آمد. نویسنده مذکور نتیجه می‌گیرد که بعد از جلوس شاه سلطان حسین به تسخت سلطنت، علامات انحطاط بلکه انقراض سلسله صفویه هر روز بیشتر نمایان شد.<sup>(۱)</sup>

اگر چه میان تأسیس و ارتقاء و انحطاط نهایی سلسله‌ای مثل سلسله صفویه و تولد و بلوغ و کهنوت بشر شباهتی سطحی وجود دارد، ولی ظاهراً کافی نیست که انحطاط و انقراض سلسله‌ای را منحصرأ در نتیجه پیر و فرسوده شدن سیاستمداران آن بدانیم، و در حقیقت باید عوامل دیگری را نیز مورد مطالعه قرار دهیم، زیرا، هم چنان که گفتیم، علل انحطاط سلسله صفویه متعدد و پیچیده است.

استاد مینورسکی در مقدمه‌ای که بر کتاب تذکرة الملوک نگاشته است، عوامل مهمی را که به عقیده او باعث انقراض سلسله صفویه شد از قرار ذیل می‌داند:

۱- از بین رفتن اساس حکومت روحانیان که شاه اسماعیل کشور خود را بر آن پایه

استوار کرد و نبودن مرام مؤثر دیگری که جای آن را بگیرد.  
 ۲- مخالفت شدید میان عناصر قدیم و جدید در طبقات نظامی ایران.  
 ۳- به هم خوردن تعادل میان (ممالک) و (خاصه)<sup>(۱)</sup> و افزایش بی جهت (خاصه) که علاقه متصدیان آن را نسبت به امری که به آنها محول شده بود تقلیل داد.  
 ۴- (الف) نفوذ و تحریکات ملکه مادر و خواجه سرایان.  
 (ب) فساد شاهزادگان که در حرمسرا تربیت می شدند و از دنیای خارج غافل می ماندند. در این جا باید علل انحطاط را بررسی کنیم و هر جا لازم شد توضیحاتی بدهیم و علل دیگری را نیز یادآور شویم.

۱- آغاز و انجام حکومت روحانیون در ایران و تحولات مذهبی بعد از آن  
 فرقه مذهبی که شیخ صفی آن را در قرن چهاردهم میلادی در اردبیل بنیان نهاد به صورت حکومت کوچکی درآمد که در دست روحانیان بود و دوست سال بعد یکی از اخلاف او یعنی شاه اسماعیل اول همان روش حکومت را درباره تمام ایران بکار برد. اگر چه عده زیادی از اخلاف شیخ صفی از شیعیان متعصب بودند ولی خود او مسلک تسنن داشت.

این مرد با زهد و پارسایی زندگی کرد و نفوذ و اقتدار فراوانی داشت زیرا نسب خود را به وسیله امام موسی کاظم و علی به پیغمبر اسلام می رساند و به علت کرامات و تقوی و زهدی که داشت به عنوان پیر صوفیان انتخاب شد و این لقب در خانواده او باقی ماند پیروان این طریقه در آغاز با هر نوع جنگ و خون ریزی مخالف بودند.  
 نوه شیخ صفی بنام خواجه علی نخستین کسی که از این خانواده بود که تمایل خود را نسبت به تشیع اظهار داشت ولی او و پیروانش هم چنان طریق صلح و صفا در پیش گرفتند.

خواجه علی در سال ۸۳۰ هجری قمری هنگامی که از مکه باز می گشت در فلسطین در گذشت و بعد از مرگ او طرفدارانش به عقاید و اصول آیین تشیع پای بند شدند و

۱- ممالک یعنی ایالات و ولایات ایران و خاصه یعنی املاک سلطنتی. این اصطلاحات در زمان صفویه مرسوم بوده است.

بسیاری از آنان پیر خود را مظهر تجلی ذات احدیت دانستند. گذشته از این شیوخ از روش آرام خود منحرف شدند و علیه کسانی که عقاید مخالف داشتند مخصوصاً سنی‌ها جهاد اعلام کردند.

شیخ جنید نوه خواجه علی در سال ۸۵۹ در طبرستان کشته شد و این نخستین جنگ در راه مذهب بود که خانواده صفوی در آن شرکت داشت.

شیخ حیدر که به جای پدرش شیخ جنید نشست پیروان صوفی خود را که همگی از ترکمانان شیعی بودند تشویق کرد که تاج سرخی به سرگذارند و به همین مناسبت آنان را قزلباش (سر سرخ) نامیدند. حیدر که صفات دلاوری و جنگ جویی را از پدر به ارث برده بود در صحنه نبرد در سال ۸۹۳ کشته شد و در همین هنگام پسرش اسماعیل یعنی شاه آینده ایران یک ساله بود. اسماعیل دوران کودکی را در خفا گذرانید و چند بار از چنگ دشمنان گریخت ولی عاقبت صوفیان وی را به رهبری خود برگزیدند. اسماعیل با کمک آنان توانست در همان آغاز جوانی به پیروزی‌هایی نایل آید.

در نتیجه تبلیغات ماهرانه‌ای شبیه تبلیغات ابومسلم به نفع خانواده عباسی در هفت قرن قبل، اسماعیل توانست عده زیادی از ترکمانان شیعی ساکن آسیای صغیر و سوریه را به دور خود گرد آورد.

در نبردی که باعث شد وی به عنوان شاه آذربایجان در تبریز به تخت بنشیند، قسمت عمده موفقیت او مدیون طوایف بزرگ ترکمن مانند تکلو، ذوالقدر، شاملو، روملو، استاجلو، افشار، قاجار و ورساق بود.

شاه اسماعیل به پاداش خدمات این طایفه زمین‌هایی به روسای آنها بخشید و بدین ترتیب اساس حکومت خان‌خانی را بنیان گذاشت. روسای مذکور که به همراهی پیروان خود از متصرفات ترکیه عثمانی آمده بودند در ایران پای بند شدند و چون در سال ۹۲۰ عده کثیری از هم مسلکان آنها در آسیای صغیر به دست سلطان سلیم به قتل رسیدند، طوایف ترکمن مذکور که قادر نبودند به اوطان نخستین خود بازگردند، ناچار در ایران اقامت گزیدند.

شاه اسماعیل چندی بعد از جلوس به تخت سلطنت، اگر چه در قسمت نسبتاً

کوچکی از ایران حکومت می‌راند، ولی تصمیم گرفت که مسلک شیعه اثنی عشری را در این کشور رواج دهد.

در آغاز می‌خواست دامنه تشیع را در سایر نقاط نیز گسترش دهد ولی وقتی از سال ۹۲۰ در چالدران از سلطان سلیم حامی سنی‌ها شکست خورد از این خیال منصرف شد.

اقدام شاه اسماعیل حتی مجتهدان شیعه را به مخالفت برانگیخت زیرا می‌گفتند که پیروان مسلک تسنن در تبریز و سایر شهرها اکثر دارند. مع الوصف، شاه اسماعیل موفق شد ایرانیان را به مذهب تشیع در آورد و نفوذ خود را در ایران مستحکم کند. به این ترتیب وحدت مذهبی باعث وحدت ملی گردید.

اگر چه شاه اسماعیل در اثر اعطای زمین به روسای قبایل نوعی حکومت خان خانی بوجود آورد ولی این اشخاص نه تنها وی را پادشاه بلکه رئیس مذهبی خود محسوب می‌داشتند<sup>(۱)</sup> و هم چنان که از بعضی از اشعار ترکی او بر می‌آید خود نیز چنین عقیده‌ای داشت<sup>(۲)</sup> بنابراین به همان ترتیب که نیاکان شاه اسماعیل در اردبیل حکومت می‌کردند، وی نیز حکومتی شبیه آن در ایران بنیان نهاد و در مواقع ضرورت و بحرانی به شاهسون‌ها متوسل می‌شد.

شاه اسماعیل اگر چه بعد از شکستی که در چالدران خورد نتوانست آیین تشیع را در سایر نواحی بسط دهد، لیکن وی و فرزندش شاه طهماسب اول تفوق این مسلک را در ایران امری مسلم و محرز ساختند.

ترکیه عثمانی در این هنگام در اوج قدرت بود و بنابراین اقدام شاه اسماعیل و شاه طهماسب در جلوگیری از بسط نفوذ ترک‌های عثمانی امر مهمی محسوب می‌شد. با وجود این، در دوره بعد از مرگ شاه طهماسب تقایص و معایب حکومت صفویه

۱- سربازان قزلباش در هنگام جنگ فریاد بر می‌آوردند: «قربان الدیغوم و صدقه الدیغوم، پیرم مرشدم.»

۲- ادوارد برون می‌نویسد (همان کتاب صفحات ۱۳ - ۱۲): «خیلی عجیب است که شاه اسماعیل متخلص به خاطی اغلب اشعار خود را به زبان ترکی آذربایجانی سروده است، در صورتی که دشمن سر سخت او سلطان سلیم به زبان فارسی شعر گفته است.»

آشکار شد، جانشین شاه طهماسب بنام اسماعیل، جوانی ظالم و خون آشام بود و بعد از هیجده ماه سلطنت در اثر مسموم شدن یا افراط در نوشیدن مسکرات درگذشت. بعد از او برادرش محمد خداپنده به سلطنت رسید. این شخص نه ستمکار و نه باده نوش بود. ولی از عقل سلیم بهره‌ای نداشت. فسق و فجور اسماعیل از نفوذ و اهمیت روحانی پادشاه کاسته بود و طوایف قزلباش از تزلزل رأی محمد خداپنده سوء استفاده می‌کردند این شاه هر چه شاهسون‌ها را ضمن حمله ترکان عثمانی و اوزبک‌ها به کمک طلبید سودی نبخشید.

در نتیجه امتناع روسای قبایل و منازعات آنان، ترکیه عثمانی فرصت را غنیمت شمرد و آذربایجان و گرجستان را به تصرف در آورد و اوزبک‌هاهرات را گرفتند و در قسمت عمده‌ای از خراسان به تاخت و تاز پرداختند.

در سال ۹۹۹ محمد خداپنده به نفع پسرش عباس که در آن وقت ۱۶ ساله بود از سلطنت استعفا کرد. شاه عباس در نتیجه کوشش‌های خستگی‌ناپذیر و رهبری خردمندان خود توانست نه فقط اوزبک‌ها را قلع و قمع کند و ترکان عثمانی را بیرون براند بلکه مانع شد از این که روسای تراکمه رهبری نظامی را به عهده بگیرند.

شاه عباس در نتیجه شجاعت و سرسختی و سیاستمداری خود و همچنین بوجود آوردن تشکیلات جدید در قشون به مقاصد خویش نایل آمد و فرمان داد که سربازان ورزیده استخدام شوند و از شاه حقوق بگیرند.

اگر چه عامل مذهبی در کشمکش‌های میان ایران و ترکیه عثمانی در زمان شاه عباس مؤثر بود ولی اهمیت فوق‌العاده‌ای نداشت.

در حقیقت مثل سابق زمام امور در دست روحانیان نماند، بلکه سلطنت استبدادی بوجود آمد. مع الوصف شاه عباس ریاست فرقه صوفیان را نیز به عهده داشت و پیروانش به او بی‌نهایت احترام می‌گذاشتند و بسیاری از آنان کرامات و قوای ما فوق‌الطبیعه به او نسبت می‌دادند.

جانشینان شاه عباس در اثر ضعف و سستی و غفلت از امور لشکری کشور را بسیار ضعیف کردند. اگر چه در اوایل قرن یازدهم هجری احساسات مذهبی بیدار شد ولی

شکل دیگری متفاوت با آغاز دوره صفویه داشت و هنگامی که خطر مملکت را تهدید کرد عامل مذهبی در گردآوری مردم به دور پادشاه مؤثر نیفتاد.<sup>(۱)</sup> در حقیقت این عامل به جای آن که مردم را متحد کند بیشتر باعث تفرقه و اختلاف آنها گردید و طغیان و آشوب بوجود آورد.

## ۲- مخالفت میان عناصر قدیم و جدید در قشون ایران

استاد مینورسکی می‌گوید که رقابت و دشمنی میان عناصر قدیم و جدید در قشون ایران را باید یکی از علل انحطاط سلسله صفویه دانست و این نظریه او درست است. در این مورد علت مهمتری که باعث انحطاط و سرانجام مایه بدبختی خاندان صفوی شد از بین رفتن حس شهامت و انضباط سربازان بعد از مرگ شاه عباس کبیر بود. علت آن را باید قبل از همه سستی و ضعف پادشاهان صفوی دانست (به جز شاه عباس ثانی که در اواخر سلطنت کوشید به قشون سر و صورتی بدهد). همچنین سالیان متوالی صلح و آرامش بعد از خاتمه جنگ با ترکیه عثمانی در سال ۱۰۴۹ به آشفتگی وضع قشون ایران کمک کرد.

## ۳- به هم خوردن تعادل میان «ممالک» و «خاصه»

به هم خوردن تعادل میان قسمت‌های «ممالک» و «خاصه» مسلمان یکی از علل ضعف حکومت صفویه بود. ایجاد و بسط بی‌جهت «خاصه» در وهله اول مربوط به علل مادی بود و در این مورد می‌توان شاه عباس اول را مسئول دانست. وی هنگامی که لشکریان جدیدی از فوللر و تفنگچی فراهم کرد و توپخانه را سر و صورتی داد مخارج نگاهداری آنها را می‌بایستی از عوایدی که نصیب خانواده سلطنتی می‌شد بردارد و این مخارج کاملاً سنگین بود. شاه صفی، جانشین بی‌کفایت شاه عباس، طاقت تحمل این خرج‌های گزاف را نداشت. در اواخر سلطنت او، هنگامی که کشور دوره صلح و آرامش را طی می‌کرد وزیرش ساروتقی روش زیرکانه‌ای برای ازدیاد عواید سلطنتی به شاه پیشنهاد کرد و چنین گفت که چون پدر بزرگش در طی سلطنت خود در جنگ‌های بسیاری شرکت کرد

۱- اشاره به فتنه افغان و شورش میر ویس و محمود م است (م)

مجبور بود حکامی در تمام ایالات نگاهدارد و این اشخاص بسیاری از عواید حاصله را برای نگاهداری قشون به منظور حفظ آن ایالات خرج می‌کردند.

ساروتقی سپس اظهار داشت که شاه می‌تواند حکام مذکور را که هر کدام درباری شاهانه داشتند معزول و عواید ایالات را برای خود گردآوری کند. شاه صفی این پیشنهاد را پسندید و ایالات مهم فارس را بصورت خاصه در آورد.

شاه عباس ثانی که بعد از مرگ شاه صفی در سال ۱۰۵۲ به سلطنت رسید ناحیه قزوین و ایالات مازندران و یزد و کرمان و همچنین قسمت‌هایی از آذربایجان و خراسان را جزو «خاصه» محسوب کرد.

تبدیل «ممالک» به «خاصه» در چنین کشور بزرگی باعث نارضایتی و شکایت مردم شد. اگرچه حکام ایالات در طی حکومت خود برای بدست آوردن ثروت می‌کوشیدند، ولی مثل پیشکاران خاصه به مردم فشار نمی‌آوردند.

شاردن می‌نویسد، به عقیده ایرانی‌ها این سیاست غلط است و می‌گویند که مباشران خاصه مانند زالوهای اشباع ناپذیری هستند که مال رعیت را برای پرکردن خزانه شاهی می‌گیرند و برای این منظور به شکایات مردم ستم‌دیده واقعی نمی‌گذارند و می‌گویند مخالف مصالح پادشاه است که به شکایات مردم بپردازند.

ولی در حقیقت به نفع خود اموال عمومی را غارت می‌کنند، این اشخاص ایالتی را که زیر نظر دارند مثل مملکت خود می‌دانند و هر چه در آن جا بدست می‌آورند خرج می‌کنند و کارمندان فراوان و دربار انبوهی دارند. ایرانی‌ها همچنین می‌گویند که این سیاست باعث تضعیف مملکت می‌شود زیرا مانع از آن است که سرایان خوبی در آن جا تربیت شود و دیگر در موارد احتیاج، سرداران شجاع کاردانی مثل سابق نمی‌توان دید و این امر باعث حملات دشمنان کشور می‌شود، در صورتی که مباشران باید دفاع آن را به عهده بگیرند. همچنین می‌گویند که این سیاست جدید مملکت را فقیر می‌کند. زیرا پولی که باید در تمام کشور جریان داشته باشد به خزانه پادشاه ریخته می‌شود.

تردید نیست که بسط «خاصه» در وضعیت کشور اثرات زیادی داشت و نه تنها اعتبار حکومت خاندان صفوی را از نظر مردم انداخت بلکه اشکالات مالی و نظامی به وجود آورد.